

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه هشتاد و ششم تاریخ: ۸۸/۱/۲۴  
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و  
المرسلين سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين  
المعصومين سيما بقرية الله في الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين.

بحث ما با توفيق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. با توجه به آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر اسلامی جهاد به چند قسم تقسیم می شود؛ قسم اول که دیروز بحث شد قیام و نهضت و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین بود. این یک نوع از جهاد است که آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه انبیاء الهی و ائمه: برای نجات مستضعفین اهتمام می داشتند و این را یک نوع جهاد حساب و معرفی می کردند. این بحث شد. نوع دوم جهاد، جهاد در برابر سلاطین و ظالمین است. این هم در جای خود جهاد بسیار مهم دینی است. اما مسئله ی ریشه ای در اینجا تفاوت بین مذهب امامیه و اهل تسنن است. ریشه و اصل در اینجا این موضوع است که اول این موضوع باید برای ما روشن شود.

امامیه معتقدند به اینکه هدایت و حکومت هر دو شأن پیغمبر ﷺ و اهل بیت: است با دلائلی که دارند. حدیث ثقلین و امثال آن دلالت دارد بر اینکه هدایت در شأن پیغمبر ﷺ و اهل بیت: است. در این حدیث پیغمبر ﷺ تصریح می کند که «کتاب الله و عترتی و اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. الله الله فی اهل بیتی لا تقدموهم فتهلکوا و لا تأخروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» حدیث با سندهای متعدد و مسلم و متواتر. متن حدیث هم که خیلی روشن است. سید شرف الدین در المراجعات می گوید: پیغمبر ﷺ - این مطلب را که هدایت از قرآن و اهل بیت: باید باشد - در ۵ جا حدیث ثقلین را بیان فرمودند و مدارکش را هم از مدارک عامه نقل می کند. اول در حجة الوداع در بیابان عرفات، دوم در غدیر خم، سوم در سفر به طائف، چهارم در مسجد مدینه در روی منبر و پنجم در حجره و خانه ی خودشان، «والبیت خاص باهله». این یک مطلبی است که هدایت را فقط و فقط از قرآن و اهل بیت باستی گرفت. امامیه این طور معتقد است و همین طور حکومت. غیر از جریان غدیر خم نصب حضرت امیر المومنین به حکومت، روایات فراوانی داریم که امامت و مدیریت در شأن پیغمبر ﷺ و امام یا قائم مقام امام است برای غیر از آنها در سیاست و مدیریت شأنی قائل نیستیم و کسی غیر از آنها باشد ما آن را غاصب و ظالم می دانیم. امامیه مذهبشان این است. بنابراین ما ادله ی فراوان داریم برای این که (لا ینال عهدی الظالمین) امامت مال

کسانی است که ظالم نباشند و معصوم باشند. نمونه های فراوان در همان خطبه ی اول نهج البلاغه وجود دارد. «وَلَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ» خداوند متعال هرگز خلق خود، سطح زمین را خالی نگذاشته از نبی مرسل یا کتاب منزلی یا حجة لازمه که همان امامت است. «او محجة قائمه» که راه راست و مستقیم است. در شرح خوئی در جلد دوم در معنای این جمله ای که خواندیم مطالب زیادی ذکر کردند. خلاصه حرف این است که یکی از احتیاجات مهم بشری مسئله ی مدیریت است که هیچ وقت جامعه ی بشری از ولایت و حکومت و مدیریت مستغنی و بی نیاز نیست؛ چون ابعاد دیگر زندگی به همین ولایت و مدیریت بر می گردد. بعد تعلیم و تربیت فرهنگی، بعد سیاسی، بعد نظامی، بعد اقتصادی. تمام ابعاد زندگی بشر که شکی نیست که بشر با آنها سرو کار دارد بر می گردد به یک مدیریت صحیح. اگر مدیریت، مدیریت مثبتی باشد در تمام این جهات پیشرفت و تکامل و ترقی مادی و معنوی حاصل می شود. اگر مدیریت مدیریت منفی باشد نتیجه ای جز انحطاط و سقوط و نکبت و بدبختی ندارد. در طول تاریخ برخورد ما به همین بر می گردد. بیشتر برخوردهایی که به وجود آمده مربوط به همین مسئله حکومت و مدیریت و فرمانروایی و فرماندهی است. این خیلی مسئله مهمی است. در چنین مسئله ای اسلام ساکت نمی ماند. مسلماً با تمام ابعاد و خصوصیات در اسلام مسئله ی مدیریت و ولایت مورد توجه و بیان قرار گرفته. مسئله ی شیعه این است. این کبری، برای صغری هم دلیل فراوان است. مثلاً در کاب اصول کافی در باب الحجة، اصول کافی یعنی کافی با تهذیب استبصار، من لا یحضر خلی فی فرق دارد. برای اینکه تهذیب و استبصار و من لا یحضر فقط فروع را گفتند. در اصول بحتی ندارد. کافی یک ذخیره ی بزرگی است برای اهل تشیع خیلی مطالب مهمی دارد. اول درباره ی توحید بعد درباره ی حجت بعد درباره ی ائمه: و شأن آنها. یکی از باب های مهم کافی «کتاب الحجة» است. آدرسش برای مطالعه؛ اصول کافی جلد اول از صفحه ۱۶۸ آغاز می شود. بعد از بحث توحید. در همان توحیدش هم خیلی مطالب است که ما با سنی ها فرق داریم. توحیدی که ائمه: به ما معرفی می کنند که خداوند دارای چه صفات و چگونه است که از کتاب توحید می فهمیم، با توحیدی که سنی ها معتقدند خیلی فرق دارد. آنها خدا را طوری توصیف کردند که خداوند دست و پا و چشم دارد. در کتاب های آنها از جمله صحیح بخاری و امثال آن از این موارد زیاد است. اما توحیدی که اصول کافی معرفی کرده درباره ی خداوند خیلی فرق دارد. ائمه: عنایت داشتند به

جهاد. همه ی اینها بر می گردد به آنها و در تمام اینها ما با سنی ها فرق داریم. بنابراین بحث ما بحث ریشه ایش این است که ما با سنی ها در مسئله ی امامت و سلطنت و حکومت این تفاوت را داریم. ائمه : سعی می کردند که شیعه ها در این راستا حرکت کنند از وقتی که در سقیفه ی بنی ساعده اختلاف به وجود آمد آنها رفتند به آن طرف. وقتی به آن طرف رفتند بنی امیه را قبول کردند بنی عباس را به خلافت و سلطنت قبول کردند، سلاطین دیگر را نیز قبول کردند. لذا در بحث جهاد این تأثیرگذار است. آنها هیچ گاه در برابر سلطان ظالم و جبار جهاد نمی کنند روایاتی از پیغمبر اسلام ﷺ دارند که عرض می کنیم که هر کسی غلبه پیدا کرد شما اطاعت کنید. هلاکو بیاید، چنگیز بیاید. ولی ائمه : در دو جنبه کار کردند و برای ما بیان فرمودند؛ یک جنبه این که امامت این است، حکومت و هدایت در حوزه ی اهل بیت است و کسی که اینها معین کرده باشند حق ولایت دارد. تنها به این اکتفا نکردند. جنبه ی دیگر نفی کردن سلطه ی ظالمین و جبارین و دعوت به مبارزه با آنها را کردند و گفتند شما باید کسی که این شرایط را ندارد، کسی که امام نیست، عادل نیست، یا از طرف امام منصوب نیست و برای حکومت لیاقت ندارد، شما وظیفه دارید که در برابرش قیام و جهاد کنید هر چند که کشته شوید. لذا این تاریخ با این سلسله مراتب محفوظ مانده، شیعه هیچ گاه زیر بار حکومت بنی امیه و بنی عباس و سلاطین دیگر نرفتند و لذا کشته شدند، به زندان رفتند شکنجه و آزار و اذیت فراوان شدند؛ ولی این عقیده را حفظ کردند. شعبه ی یکی از کارها به وسیله ی جهاد است که بحث ماست. ما باید ریشه ای بحث کنیم که چطور شده که شیعه جهاد را لازم می داند و آنها لازم نمی داند.

بحث در این جنبه چند مطلب است. مطلب اول اهمیت مسئله ی امامت و حکومت که این مسئله خیلی مهم است. در اول مکاسب روایتی که خواندیم از تحف العقول شیخ انصاری نقل کرده. چند جمله اش این است «اما وجوه الحرام» در کسب حلال و حرام «من الولاية: فولایة الوالی الجائر و ولایة ولاته، و العمل لهم و الکسب معهم» حدیث از امام صادق علیه السلام است در تحف العقول در کلمات امام صادق علیه السلام. چون تحف العقول به ترتیب از پیغمبر ﷺ تا آخرین امام از هر کدامشان به ترتیب مطالبی را نقل می کند. حالا بقیه ی روایت « و ذلك أن فی ولایة الوالی الجائر دوس الحق كله » (دوس داس یدوس) با (سین) یعنی پایمال کردن، والی جائر که به سر کار بیاید تمام حق پایمال می شود. « و إحياء الباطل كله » کل باطل احياء می شود. « و إظهار الظلم و الجور و الفساد » ظلم و جور و فساد فراگیر می شود « و إبطال الكتب و قتل الأنبياء و

این مطلب در برابر مطالب آنها که در همان روز مطرح کرده بود که خداوند قابل رؤیت است و دست و پا دارد و می خندد. از این موارد در کتب کلامی آنها زیاد است. اما در کافی خدا را مزه از اینها معرفی کرده. بعد از بحث توحید وارد کتاب الحجة می شود. در صفحه ۱۶۸ اصول کافی، اول «باب الاضطرار الی الحجة» یعنی مردم ناچارند حجتی داشته باشند. این ناگزیر است، یک مسئله ای که مردم ناگزیرند و مهم است در زندگی و نقش منحصری دارد نمی شود چنین مسئله ای را خداوند و ائمه : و پیغمبر ﷺ بیان نکرده باشند. در اینجا چندین باب است یکی «باب ان الارض لا تخلوا من حجة» اصلاً نمی شود که زمین از حجت خالی باشد «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» اگر حجت نباشد زمین اهل خود را فرو می برد. در اینجا روایات فراوانی وجود دارد که اگر دو نفر در روی زمین باشند «رجلان» یکی از آنها باید امام باشد اینقدر امام و پیشوا مهم است. «وآخر من يموت الامام» آخرین کسی که از انسان ها می میرد باید امام باشد. در اصول کافی روایات فراوانی است که حضرت امام صادق علیه السلام از هشام پرسیدند که شما با عمرو بن عبید معتزلی بحث کردید. این خبر سوم همین باب اضطرار است. آن را مطالعه کنید. هشام با عمرو بن عبید معتزلی که سنی بود بحث کرد و ثابت کرد خداوند بایستی امام قرار دهد. در بدن انسان که یک فرد است امامی به نام عقل وجود دارد که اگر نباشد انسان چقدر اشتباه می کند. وقتی که در بدن یک فرد خداوند امام و رهبر و راهنمایی به عنوان عقل قرار می دهد، برای جامعه ی بشری هم باید امامی قرار دهد که مردم گمراه نشوند. هشام با آن قدرت بیانی که داشت این مطلب را بسیار محکم و مستدل با عمرو بن عبید بحث کرد و ثابت کرد و عمرو هم محکوم شد و گفت تو هشامی؟ ولی او برای تقیه انکار می کرد و عمرو گفت و الله تو هشامی و از جای خودش بلند شد و هشام را در جای خودش نشاند. بعد برای امام صادق علیه السلام که بیان کرد حضرت فرمودند: « هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى » این بیان و منطقی تو برای اثبات امامت در صحف ابراهیم و موسی بیان شده است. این مسئله امامت است که شیعه به این ترتیب به این مسئله معتقد است اینها را خودتان از صفحه ۱۶۸ تا ۱۸۰ اصول کافی از چاپ آخوندی مطالعه کنید؛ تا ببینید که چقدر عنایت و اهتمام از طرف پیغمبر ﷺ و ائمه : به مسئله امامت شده است، که از طرف خداوند باید امام معرفی شود. این امام که شأنش هم هدایت است و هم حکومت و هم قضا یکی از شئون حکومت است. جهاد یکی از شئون حکومت است ما همه ی اینها را از شأن امام می دانیم باید از طرف امام معصوم علیه السلام قاضی نصب شود به سلسله مراتب و همین طور

باید در حکم قاطع باشد. رشوه در او اثر نکند « فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ » اگر رشوه خوار باشد به هر عنوانی حقوق از بین می رود و در مقاطع مختلف حکم را قطع نمی کند « وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ » باید سنت پیغمبر ﷺ را اجرا کند اگر اجرا نکند به هلاکت می رسد.

در نهج البلاغه خطبه ای است به نام خطبه "قاصعه" که طولانی ترین خطبه ی نهج البلاغه است. چنان که در نامه ها نامه ی مالک اشتر طولانی ترین نامه هاست. حالا چرا به این خطبه قاصعه می گویند؟ بحث های زیادی است. یکی از معانی قاصعه، قعص - به حیوانی که نشخوار می کند می گویند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بر شتری بودند، شتر در حال نشخوار کردن بوده این خطبه را بیان کردند. برای امیر المؤمنین فرقی نمی کرد مسجدی باشد، بازاری باشد، در بین راه باشد. این خطبه خیلی مطالب زیادی دارد که برای ما آموزنده است. آدرس شروح را عرض می کنم. شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲ که این شرح ۵ جلد است. بحرانی هم خیلی مهم است. بحرانی معاصر با خواجه نصیر الدین طوسی بوده و نزد خواجه کلام می خوانده و خواجه نزد بحرانی فقه می خوانده با همدیگر اینجور درس و بحث داشتند. شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. من خلاصه می گویم شما مطالعه کنید. بیشتر خطبه درباره ی امتحان و در کوییدن استکبار و مضرات استکبار است. می گوید شما عبرت بگیرید از حال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل « فَأَعْتَبِرُوا بِحَالِ وَكَلِدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ » از حالات ولد یکی از پسران حضرت ابراهیم علیه السلام که اسماعیل است و یک پسرش اسحاق، اسرائیل فرزند یعقوب است یعقوب فرزند اسحاق است اسحاق هم فرزند ابراهیم است. خلاصه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. بنی اسرائیل را چرا بنی اسرائیل می گویند؟ در شرح فی ظلال نکته ی عجیبی است شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است - مغنیه که شهید شد از همین دودمان است اینها شیعه های خاص هستند - در فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۴۲ می گوید: اسرائیل همان یعقوب است. اما چرا به یعقوب اسرائیل می گویند؟ می گوید در تورات در سفر تکوین - تورات سفر - سفر است - که مربوط به خلقت است، در اسحاق ۳۲ این طور نوشته که خدا خودش یک شب آمد داخل شد بر اتاق یعقوب. در تورات از این قبیل مطالب زیاد است. خدا با یعقوب کشتی گرفت «حتی الفجر» شب تا صبح «فما استطاع احدٌ منهما ان يغلب الآخر» از اول شب تا صبح که خدا با یعقوب کشتی گرفت هیچ کدام نتوانستند

المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنة الله و شرائعه فلذلك حرم العمل معهم و معوتهم و الكسب معهم « چون ولایت والی جائر دارای این همه مفاسد است، عمل به آنها، کمک به آنها، کسب با آنها حرام است. « إلا بجهة الضرورة نظیر الضرورة إلى الدم و المیتة » مگر اینکه انسان ناچار شود مثل ناچاری که برای خوردن خون و مردار به وجود می آید. در اینجا مطالب زیاد است که همه را نقل نمی کنیم.

حالا می رویم سراغ نهج البلاغه. در نهج البلاغه هم همین دو جنبه است که عرض کردیم. یکی جنبه ی مثبت که حاکم و والی باید چه صفاتی داشته باشد و یکی اینکه کسی که این صفات را نداشت باید با او جهاد کنید. امیر المؤمنین در نامه ی ۶۲ نهج البلاغه می فرمایند که اگر آنها به من حمله کنند « وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا » و سطح زمین را دشمنان من پر کنند « مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ » من نه وحشت می کنم و نه ترسی دارم « وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي » چون من نسبت به خودم یقین دارم « وَ لَكَيْتِي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا » من از این نگرانم که اینها تسلط پیدا کنند و مال خدا و بیت المال را - دُول جمع دولت است یعنی دست به دست بگردد - (یتلاولونها) بین خودشان، بیت المال را بین خودشان تصرف کنند و بخورند. بندگان خدا را عبید خودشان قرار دهند. با صالحین به مبارزه و حرب برخیزند و فاسقین را برای خودشان حزب و همدست قرار دهند. این کلام امیر المؤمنین است.

حالا خطبه ی ۱۳۱. اول حضرت امیر علیه السلام می فرمایند پروردگارا من به خاطر جلب خشنودی تو خلافت را قبول کرده ام. « وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَعَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ » کسی که والی است بر ناموس و خون مردم و بر بیت المال و احکام مردم و امامت مسلمین، چند طائفه صلاحیت ندارند که هیچ گاه این طور امور را در دست بگیرند؛ اول «البخیل» کسی که بخیل است یعنی حرص و طمع در جمع اموال دارد « فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَةٌ » اگر بخیل باشد حرص و طمع در اموال مردم و بیت المال دارد « و لا الجاهل » باید فقیه و عالم به احکام اسلام باشد اگر جاهل شد « فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ » در سایه ی جهل مردم را به گمراهی می اندازد « وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ » از لحاظ معاشرت باید مهربان باشد اگر جافی باشد غلظت و خشونت داشته باشد ارتباطش با مردم قطع می شود. اصل هم مردم هستند. « وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ » باید شجاع باشد، اگر ترسد تکیه به این و آن می کند « وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ »

غالب شوند. در اینجا خداوند لقب اسرائیل را به یعقوب داد. اسرائیل یعنی «مصارع»، کشتی گیر. «عندئذٍ منح الله یعقوب لقب اسرائیل اعترافاً لمقدرته» اسرائیل در لغت عبرانی که تورات به این زبان است یعنی مصراع الله. پس بنی اسرائیل معنایش را از اینجا می فهمیم یعنی کسی که با خدا کشتی گرفته. در تورات و انجیل مطالبی بر خلاف عقل است تناقض بین مطالب خودشان در این دو کتاب، نسبت هایی به خداوند، به پیغمبران از این قبیل، کشتی گرفتن زیاد است. تورات و انجیل فعلی همان تورات و انجیلی که قرآن می گوید نیست. قرآن در چند جا از تورات و انجیل تعریف کرده و می گوید (فیه هدی و نور) به تورات و انجیل کتاب هدایت و نور گفته. اما این تورات و انجیل با اشمال به این همه تناقض و ضد و نقیض شامل آن تعریف قرآن نمی شوند.

یک وقتی در آمریکا بعد از جریان ۱۱ سپتامبر کتاب های تروریست را جمع کردند که علیه آنها مطلب دارد. در صدر آنها قرآن را قرار دادند. قرآن به عنوان یک کتاب تروریستی در آمریکا جمع شد و همین باعث شد مردم بیشتر به قرآن توجه کنند. در آن زمان بنده یک بیانیه ای نوشتم که اگر شما به قرآن دست بزنید، خدشه کنید، خود مسیحیت به خطر می افتد. چون ما حضرت عیسی را از قرآن می گوئیم. شما چه دلیلی دارید که عیسی علیه السلام پیغمبر بوده؟ قرآن به عنوان اینکه یک معجزه ی واقعی است از آن فهمیدیم که عیسی علیه السلام پیغمبر بوده. امام رضا علیه السلام هم که در مجلس مأمون در خراسان بحث کردند وقتی که آن عالم نصرانی "جائلیق و ..." گفت که حضرت عیسی که پیغمبر بوده چرا شما او را کنار گذاشتید و به دین اسلام رفتید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: ما ایمان داریم به آن عیسی که قرآن معرفی کرده. غیر از قرآن دلیل بر عیسی نداریم. آن عیسی به مردم می گوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد به نام محمد بن عبدالله؛ ما این عیسی را قبول داریم و شناخت این عیسی به ما ضرری نمی رساند. بنده هم نوشتم که عیسی را قرآن ما ثابت می کند. به علاوه اگر از قرآن صرف نظر کنیم در انجیل شما نسبت به مریم است که (العیاذ بالله) حضرت عیسی را تقریباً از زنا معرفی می کند. یک مردی به نام یوسف نجار بوده و با مریم مربوط بوده، بعد عیسی به وجود آمده. این قرآن ماست که حضرت مریم را به آن عظمت معرفی می کند. عیسی را می گوید (کمثل آدم خلقه من تراب) و الا اگر قرآن را کنار بگذاریم شما چه دلیلی دارید که عیسی خدای نکرده از راه زنا نیست؟! بقیه ان شاء الله فردا.